



## در چشمان من خیره شو

وقتی در انتظار تنبیه در گوشه اتاق  
پشت دری بسته تنها نشسته ای  
ناامید از هرگونه بخشش  
به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

وقتی کتابی ممنوع را زیر لباس پنهان کردی  
و در خیابانهای شلوغ شهر سر به زیر انداخته  
نگران و سراسیمه به خانه میروی  
به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

صبحگاهان قبل از پگاه  
وقتی شبنامه به خانه ها انداخته و بر دیوار شعار مینویسی  
و با شنیدن صدای پاترول  
نفس در سینه حبس کرده و  
در جوی خشکی پنهان میشوی

به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

وقتی در تب عشق میسوزی  
و رعشه های تنت با فریادی خفه  
بستر همخوابگی را نقش میزند  
به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

در نیمه شبی که ماموران برای بردنت به خانه میریزند  
از سر دیوار میگریزی  
نفس زنان تا سحر در کوچه های شهر  
چون شبخ سرگردان و بی پناه میمانی  
به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

و در آخرین دم آنگاه که مرگ گلویت را میدرد  
و پاره های آخرین شعر تو  
در مقابل چشمان بی رمقت  
چون مرثیه ای موهوم زمزمه میشود  
به چشمان من نگاه کن  
نگاهت را از من نگیر

در ورای ارتعاش، در قعر التهاب، در اوج وهم  
و در پایان  
در چشمان من خیره شو  
نگاهت را هرگز از من نگیر  
من در انتهای لحظه ها  
عاشقانه به انتظار تو ایستاده ام.